

# آیا هنوز جوامع ما مهار شدنی‌اند؟

## موفقیت یا عدم موفقیت علم در ایفای نقش هشدار دهنده

نوشته پیترا آتس لندز<sup>۱</sup>

ترجمه فرشته وزیری نسب کرمانی، اسماعیل مردانی گیوی

### چکیده

چرا بسیاری از درگیریها در جهان سبب شگفتی ما می‌شوند؟ آیا ما در ارتباط با این تغییرات ناگهانی نیاز به سیستمهای هشدار دهنده داریم؟ چرا ما به هزاران دانشمند درصدها آزمایشگاه تخصصی پول می‌دهیم تا به گردآوری داده‌ها یا تحلیل روند مسائل بپردازند؟

امروز اغلب در مورد اثرهای ناخواسته نوسازی تحت عنوان «جهانی شدن» که سبب از بین رفتن بسیاری از ساختارهای دیرپای اجتماعی است می‌خوانیم و می‌شنویم. مثلاً فروپاشی جمهوری دموکراتیک آلمان، شوروی سابق و انفجار دشمنی‌ها در یوگسلاوی سابق را می‌توان به‌عنوان نمونه ذکر کرد. همه فروپاشی‌ها، کشمکشهای اجتماعی و جنگها اتفاقی و ناگهانی نیستند، بلکه گسترش آنها پیشینه‌ای طولانی و پیچیده دارد، ولی ما فقط هنگام بروز از وجود آنها آگاه می‌شویم.

در ارتباط با مسائل اجتماعی نیز به گونه‌ای می‌توان به این مسئله پرداخت. گالتونگ اخیراً به این مسئله در ارتباط با آسیب‌های اجتماعی پرداخته و معتقد است، اندیشه نهفته یا همان هشدار قبلی شبیه به هشدار در ارتباط با زلزله یا هر فاجعه طبیعی دیگر و یا هشدار در مورد تشخیص بیماریهای سرطان یا روان‌پریشی است که در مرحله اول پیشگیری می‌کنیم و اگر به علت اینکه هشدار به‌موقع نبود و موفق نشدیم آنگاه درمان را به کار می‌گیریم، در صورتی که می‌دانیم همواره درمان پرهزینه‌تر از پیشگیری است.

پروفسور اتسلندر در مقاله حاضر یا بیان این مطالب به بررسی این قضایا در ارتباط با دانش اجتماعی پرداخته و معتقد است که در دانش اجتماعی، به کارگیری و بهره‌براری از آن نیز می‌بایستی از نظریه‌های مناسب استفاده کرد. وی

تفسیری نهادینه و نظام مند از روندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و همچنین از بین بردن فاصله بین علم و سیاست را مطرح می‌کند.

**کلید واژه‌ها:** ۱. بی‌هنجاری، مسئله‌ای جهانی ۲. واکنش درنگیده ۳. سیستم هشدار دهنده ۴. چارچوب شناختی ۵. نظریه تنافرشناختی

وضع هوا که همه در مورد آن صحبت می‌کنند اما هیچکس اقدامی انجام نمی‌دهد؛ یا «هشدار قبلی» در مورد تشخیص بیماری خطرناکی چون سرطان یا روان‌پریشی؛ در همه این موارد هدف این است که ما از وقوع حادثه پیشگیری کنیم و اگر به دلیل نبود هشدار به موقع موفق بدین کار نشدیم آن گاه به درمان بپردازیم». همانطور که می‌دانید درمان پرهزینه‌تر از پیشگیری است.

بدیهی است که هیچ سیستم هشداردهنده جهانی رضایتبخشی وجود ندارد. اما آیا این بدین خاطر است که نهادهای پیش‌بینی خیلی تخصصی هستند و به قدر کافی میان رشته‌ای نیستند؟ آیا داده‌ها غلط‌اند یا روشها متناسب با هدفها نیستند؟ بگذارید نکته‌ای را خاطر نشان کنم: من فرض می‌کنم که در تمام موارد ذکر شده داده‌های مربوط وجود داشته است، اما به دو کمبود اساسی زیر باید اشاره کنم:

۱. تفسیر داده‌ها فاقد بنیان نظری بوده و در نتیجه نظام مند نبوده‌اند.

۲. تصمیم گیرندگان از دانش لازم برخوردار نبوده‌اند. ذکر نکته دیگری نیز لازم است: همه فروپاشیها، کشمکشهای اجتماعی و جنگها ناگهانی نیستند، بلکه هر کدام پیشینه‌ای طولانی و پیچیده

چرا بسیاری از درگیریها در جهان سبب شگفتی ما می‌شوند؟ فروپاشی ناگهانی جوامع به نظر ما غیر مترقبه است. فروپاشی جمهوری دموکراتیک آلمان را می‌توان دقیقاً ردیابی کرد. این رویداد همانند فروپاشی شوروی سابق فقط در ظاهر ناگهانی است. بروز انفجاری دشمنیها در یوگسلاوی سابق را نیز باید یادآور شد. از سایر درگیریهای محلی در گوشه و کنار جهان چشم‌پوشی می‌کنیم. امروز ما اغلب در مورد اثرات ناخواسته نوسازی، تحت عنوان جهانی شدن، که سبب از بین رفتن بسیاری از ساختارهای دیرپای اجتماعی می‌شود می‌خوانیم و می‌شنویم.

اگر همه چیز به صورت غیر مترقبه اتفاق بیفتد، پس چرا ما به هزاران دانشمند در صدها آزمایشگاه تخصصی پول می‌دهیم تا به گردآوری داده‌ها یا تحلیل روند مسائل بپردازند؟ به عنوان یک جامعه‌شناس بگذارید مخصوصاً به رشته خودم، یعنی علوم اجتماعی، اشاره کنم.

آیا ما به سیستمهای هشداردهنده احتیاج داریم؟ البته که داریم. پس چرا مطابق انتظارات ما کار نمی‌کنند؟ یوهان گالتونگ<sup>۱</sup> اخیراً به این مسئله پرداخته است. او می‌گوید: «اندیشه نهفته در پشت «آزیر خطر» در مورد آسیبهای اجتماعی شبیه آن اندیشه‌ای است که ورای «آزیر خطر» مربوط به زلزله یا هر فاجعه طبیعی دیگری نهفته است. (مثل

اجتماعی است. ما نیاز فوری به تفسیری نهادینه شده داریم و باید فاصله بین سیاست و علم را از بین ببریم. می‌خواهم به کتابی اشاره کنم که بیش از ۵۰ سال پیش منتشر شد، یعنی کتاب «چرا دانش؟» اثر رابرت اس لیند<sup>۱</sup>. او ثابت کرد که دانش، تفسیرها و داده‌های اقتصادی لازم برای جلوگیری از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ وجود داشت. من حتی می‌توانم به فرضیه دیگری اشاره کنم که حدود صد سال پیش مطرح شد، منظوم فرضیه بی‌هنجاری دورکیم است.

### بی‌هنجاری چیست؟

بی‌هنجاری معرف حالت نبود جهت‌یابی است و پدیده‌ای است که با فرایند نوسازی همراه است. کسانی می‌توانند دگرگونی اجتماعی را اداره کنند که چارچوبهای تفسیری لازم برای درک واقعیت‌های دگرگون‌شونده را داشته باشند. هیچ جامعه‌ای برای مدتی طولانی به اصطلاح درجا نمی‌زند. تحول در جوامع و نیز در افراد و گروهها همواره همراه با فرایند تغییرات اجتماعی همراه است. اما اگر الگوهایی که هر جامعه برای تفسیر فرهنگی به کار می‌برد در طول زمان اعتبار خود را از دست بدهند، کنش هدفمند هم برای فرد و هم برای جمع ناممکن می‌شود. ناآرامی به بی‌ثباتی منجر می‌شود، ارزشها و هنجارهای متعارف اعتبار خود را از دست می‌دهند و چیزی جایگزین آنها نمی‌شود. عدم اطمینان و سرگردانی از عواقبی است که برای قسمت اعظم جامعه به وجود می‌آید.

دارند. ما فقط هنگام بروز درگیریها از آنها آگاه می‌شویم زیرا کل‌نگری خود را در مورد ساختارهای پنهان تضادها از دست داده‌ایم. بدون یک نظریه قانع‌کننده و محکم و وجود مفاهیمی برای تفسیر و تحلیل، خیلی از داده‌ها ما را گمراه می‌کنند زیرا بسیاری از یافته‌ها خصلتی دوگانه دارند و تنها در صورتی ما آنها را درک می‌کنیم که نظریه آنها را به‌طور مناسب به هم مربوط کند. منظور از نظریه قانع‌کننده و مستحکم همین است. به عبارت دقیقتر اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم باید اول نظریه را مورد بحث قرار دهیم. هیچ چیز به اندازه نظریه خوب کارا نیست.

پس چرا وقتی می‌خواهیم نظریه‌ای را در مورد تحلیل ساختارهای اجتماعی به کار ببریم دچار تردید می‌شویم؟ چرا نمی‌آموزیم که نوسازی جوامع و اختراعات فنی شگفت‌آور فقط به دلیل یک مجموعه از نظریه‌های علوم طبیعی امکانپذیر شده است. قبل از اینکه انسان در ماه فرود آید اندیشه‌های نظری بسیاری مورد بررسی قرار گرفته بود. اما در نهایت این حدسها به فرضیه‌های مدونی تبدیل شدند که آنها را می‌شد به‌طور تجربی مورد آزمون قرار داد. قبل از اینکه هر موشکی زمین را ترک کند شبیه‌سازهای زیادی انجام می‌شود که فقط بدین منظور است که شرایطی که احتمالاً در واقعیت پیش می‌آید را بررسی و شیوه درست برخورد با آنها را پیدا کند.

درست همین برنامه باید در مورد دانش به فراموشی سپرده شده اجتماعی نیز اجرا شود. «سیستم هشدار قبلی» دقیقاً متکی بر تفسیرهای نظام‌مند از روندهای اقتصادی، سیاسی، و

1. Robert s. Lind, knowledge for what? place of social science in American culture princeton university press, 1945.

فرهنگی را حفظ کند، از عزت و حرمت زندگی در جهان سوم دفاع کند و به حق تعیین سرنوشت مردم توسط مردم احترام بگذارد. این دیدگاه به کاهش رنج و حرمان و ارتقای تحول اجتماعی و انسانی یکپارچه منجر می‌شود. اما بی‌هنجاری ساختاری فقط در مناطق در حال پیشرفت وجود ندارد. «کشورهای ثروتمند» ما نیز باید سؤالهایی مانند سؤالهای زیر را مطرح کنند.

یک جامعه تا چه می‌تواند فقر را تحمل کند؟

یک جامعه تا چقدر می‌تواند ثروت داشته باشد؟

یک جامعه تا چه حد می‌تواند بیکاری را تحمل کند؟

یک جامعه تا چه حد می‌تواند افراد خارجی را بپذیرد؟

مشکلات فعلی در جامعه غربی ما، همانند بیکاری، جرائم مربوط به مواد مخدر و آلودگی محیط فقط به دلیل وجود گروههای قومی مختلف خارجی نیست، که متأسفانه اغلب این گونه عنوان می‌شود.

این سؤال که انسانها تا چه حد می‌توانند نوآوری‌ها را تحمل کنند، در این عصر دگرگونی پرشتاب، به همه ما مربوط می‌شود. تحول اجتماعی چه شتابی باید داشته باشد تا هیچ‌گونه تضاد اجتماعی مخرب ایجاد نشود؟ با توجه به این نکته، تحقیقات و برنامه‌های نظارتی ما باید با نهادها و روندهای درونی کشورهای خودمان هم ارتباط داشته باشند.

با نگاهی به روند روبه افزایش اختراعات فنی، ضرورت ابداعات اجتماعی، یا تحیل اجتماعی برای کنترل پیامدهای آن، روز به روز بیشتر

امکان تضاد اجتماعی و فرهنگی افزایش می‌یابد، بازآفرینی بلند مدت معنی قابل تضمین نیست، و تمایل روزافزون برای استفاده از خشونت آشکار می‌شود.

و بدین‌گونه شکل مخرب بی‌هنجاری بروز می‌کند و به‌صورت جبران‌ناپذیری ساختار اجتماعی را در طول زمان از بین می‌برد. در اینجا سؤال مناسب این است که آستانه دگرگونی اجتماعی که به مسائل جدی می‌انجامد کجاست. ساختارهای منفی بی‌هنجاری اجازه رشد به جامعه نمی‌دهند، و اگر هم بدهند رشد تحت بدترین شرایط صورت می‌گیرد. این بدین معنی است که امکان بی‌هنجاری در هر جامعه‌ای باید هنگام طراحی یا اجرای سیاستهای توسعه مورد توجه دقیق قرار بگیرد. بی‌هنجاری بالقوه‌ای که به سستی اجتماعی منجر می‌شود، معمولاً به‌صورتی پنهان و ناپیدا پیش می‌رود. بنابراین، ابزارهای تحلیلی نوینی لازم دارد.

### بی‌هنجاری مسئله‌ای جهانی است

شناخت این موضوع که این مسائل نشان‌دهنده امکان کشمکش جهانی هستند روشن می‌سازد که تحلیل جامع یک جزء ضروری از پژوهش مربوط به یافتن پاسخهای جدید است. در اینجا تحلیل عواقب اجتماعی توسعه باید در اولویت قرار گیرد. استفاده از دانش و تجربه فرهنگی جهان سوم و اروپا، برای فرمولبندی سؤالهای مناسب و همین‌طور جستجو برای یافتن راه‌حلهای اجتماعی قابل قبول، دارای اهمیت فراوان است. همکاری نزدیک بین محققان و سیاست‌گزاران نیز ضروری است. هر برنامه توسعه مشترکی باید چندگانگی

می‌شود. البته روشهای جدیدی برای مطالعه بی‌هنجاری نیز باید ابداع شود. دورکهم نیز شاهد تغییرات شدید اجتماعی در اواخر قرن نوزدهم بود. در تمام موارد فروپاشی اجتماعی که قبلاً ذکر شد، ساختارهای بی‌هنجاری قابل تشخیص بوده است. انسان باید با یک واقعیت از هم گسیخته، ناخوشنودی از نظام، فردگرایی به‌عنوان راه فرار، و تمام کوششهایی که برای هم‌رنگی او با جماعت به عمل می‌آید بسازد؛ فقط افراد معدودی با جماعت هم‌رنگ نمی‌شدند که آنها نیز شدیداً تنبیه می‌شدند. بی‌شک بیشتر جمعیت جهان، با درجه‌های مختلف، با یک حالت سرگردانی روبه‌روست. ما در سراسر جهان با روند سریع شهری‌سازی مواجهیم، تخمین زده می‌شود که در طی یک نسل از زمان حاضر، نصف جمعیت جهان در نواحی روبه رشد کلان شهرها ساکن خواهند شد. ما با رشد غیر قابل کنترل شهرها و گسترش بیمارگونه فاوولاس<sup>۱</sup> روبه‌رو خواهیم بود. اگر کار را در دست نگیریم نظارت خود را بر همه چیز از دست خواهیم داد. ما باید از بی‌هنجاری روبه گسترش آگاه باشیم. پس اهداف تحقیقات در مورد بی‌هنجاری چه می‌تواند باشد؟

### اهداف تحقیقات در مورد بی‌هنجاری

۱- پیش‌یابی تضادهای اجتماعی: این تحقیق بر گسترش شاخصها برای پیش‌یابی، ارزشیابی ساختارهای بی‌هنجار در مناطق بحرانی متمرکز است و باید ما را قادر سازد تا اقدامات پیشگیرانه‌ای علیه پدیده نامطلوب و مخرب بی‌هنجاری انجام دهیم، از رنج انسانها جلوگیری کنیم، و مانع افزایش مهاجرت شویم.

۲- تحمل و پذیرش اجتماعی: اقداماتی باید انجام شود تا جنبه‌های مثبت و از لحاظ اجتماعی مهارشدنی بی‌هنجاری افزایش یابد و از طرف کسانی که مبتلا به آن هستند پذیرفته شود.

۳- مدل‌های شبیه‌سازی: ایجاد مدل‌های شبیه‌سازی به ارزشیابی مفاهیم هنجاری (چه چیزی مطلوب و چه چیزی نامطلوب است و چه چیز اجتناب‌پذیر) و تفسیر دخالت سیاسی، اقتصادی و عملی بر مبنای تأثیر آن.

۴- امکانات تحقیق در مناطق بحرانی: امکانات تحقیقی در مناطق بحرانی و مناطقی که وضعیت آنها هنوز دقیقاً مشخص نشده است، مثل آفریقا، خاور میانه و حوزه دریای آرام، باید ایجاد و نهادینه شود.

### جهانی‌شدن چه؟

منظور از جهانی‌شدن اقتصاد، صنعت، بازار و دانش دقیقاً چیست؟ چگونه بخشهایی از جامعه تحت تأثیر این دگرگونی قرار می‌گیرند؟ آیا وقتی عمدتاً به ارقام، مخصوصاً ارقام پولی، می‌اندیشیم نباید دگرگونی اجتماعی را نادیده بگیریم؟

منظور ما از کارایی یا بهره‌وری چیست؟ منظور ما از طراحی مجدد یا سود چیست؟ منظور ما از بهره اقتصادی چیست: بهره کوتاه مدت یا بقای بلند مدت سازمانها و پذیرش اجتماعی دراز مدت کالاها و خدمات؟ هنوز دو قضیه قدیمی جامعه‌شناسی وجود دارد که باید نگاه دقیقتری به آنها بیندازیم. قضیه به اصطلاح توماس حاکی از آن است که اگر مردم موقعیتی را واقعی بینگارند، آن موقعیت برایشان واقعی می‌شود. بی‌هنجاری وقتی

و ریشه‌دار عقب‌ماندگی فرهنگی می‌دانند. انبوهی داده وجود داشت، اما کسی آنها را براساس نظریه بی‌هنجاری تفسیر نکرد. ما باید بیاموزیم که هر چه سریعتر این کار را انجام دهیم، زیرا پژوهش عملی بی‌هنجاری می‌تواند عقربه هشداردهنده ارزشمند و کارایی باشد. فعلاً ما در حال ایجاد معیارهای بی‌هنجاری در نقاط مختلف جهان و همین‌طور برنامه‌هایی برای تفسیر داده‌های اقتصادی هستیم، مانند آنچه بانک جهانی یا برنامه عمران ملل متحد (UNDP) به طور منظم منتشر می‌کند. یک شبکه جهانی از دانشمندان علوم اجتماعی وجود دارد که وقت و دانش خود را به تبدیل سریع دانش اجتماعی به عمل اجتماعی اختصاص داده است.

**موفقیتهای و شکستهای علوم اجتماعی کدام‌اند؟**  
 اساس علوم اجتماعی، هم از نظر ساختاری و هم از لحاظ روشها، پرداختن به توسعه‌های دوربرد جامعه است. تنها یک نظریه جهانی در این باره وجود نداشته است و امیدوارم هرگز وجود نداشته باشد. اما انبوهی از مفاهیم به تجربه آزموده شده وجود دارد. اکنون می‌توانم اسامی افراد مهمی را در علوم اجتماعی ذکر کنم و شماری از توافقات عام را برشمارم که دیدگاه آنها موفق بوده و هست. ماکس وبر، فون هابک، شامپیتر، دیوید ریزمن<sup>۱</sup> رابرت ک. مرتون، جیمز کولمن و حتی بعضی از دوستانم مانند اولریخ بک<sup>۲</sup>، آنتونی گیدنز، و یوهان گالتونگ<sup>۳</sup>. البته ریموند آون<sup>۴</sup> کسانی چون

به وجود می‌آید که شمار روز افزونی از واقعیت‌های فردی با واقعیت‌های اجتماعی، مخصوصاً قید و بندهای اقتصادی، تضاد پیدا می‌کند.

کل تاریخ مهاجرت، و مهاجرت در جهان امروزی یکی از مشکلات جامعه در آینده است. شهری‌سازی نیمی از جمعیت جهان در نسل آینده نشان از بی‌هنجاری افزاینده جهان است.

چرا از «نظریه تنافر شناختی» فستینجر<sup>۱</sup> استفاده نمی‌کنیم. مفهوم این نظریه این است که احساسات ما، عقاید ما و تجربه ما، جهان شناختی مورد نظر ما را معین می‌کند. همه ما تمایل داریم که آنچه را که مناسب می‌پنداریم انتخاب کنیم و از آنچه که در رفتار اجتماعی روزمره ما اختلال می‌کند، دوری گزینیم یا لاف‌آلود نادیده بگیریم. آیا این بدین معنی است که همه ما در مواجهه با جنبه‌های نامطلوب و حتی خطرناک تضادهای بالقوه اجتماعی دچار تنافر شناختی می‌شویم؟ آیا در جواب بدین سؤال که «از تمام پیشرفت‌های اجتماعی، مخصوصاً از دگرگونیهای فنی - اجتماعی چه بخشی هنوز مهارشدنی است؟» مجبور نیستیم که امکانات فردی خود را دست بالا بگیریم؟

آیا ما اصل قدیمی دیگری به نام «عقب‌ماندگی فرهنگی» آگرن<sup>۲</sup> را فراموش نکرده‌ایم؟ از مدتها پیش ثابت شده است که توزیع مادیات سریعتر از انطباق فرهنگی با نوسازی است. در جمهوری دموکراتیک آلمان، شوروی سابق و یوگسلاوی، اگر نمونه‌های دیگر را ذکر نکنیم، موارد ثبت شده‌ای از بی‌هنجاری وجود داشت که امروز آن را ترکیبی از تنافرشناختی که منجر به رضایت فردی یا حل فلسفه‌های خود - نابودی می‌شود، و پدیده گسترده

1. Festinger

2. Ogburn

3. David Reesman

4. Ulrich Beck

5. Johan Galtung

6. Raymond Avon

گالبرایت<sup>۱</sup> را که همگی به طور قطع و یقین اثرهای بزرگی بر اقتصاد و سیاست داشته‌اند را نیز باید به‌خاطر داشت. البته شکستها بسیار بیشتر است. فکر نمی‌کنم که نام‌بردن آنها فایده‌ای داشته باشد، غیر از اشاره به این حقیقت که مخصوصاً دانشمندان علوم اجتماعی علاقه‌مند به تجربه در ابداع ابزارهای مفید بسیار موفق بوده‌اند. هیچ تصمیم سیاسی مهمی وجود ندارد که مبتنی بر بررسی نباشد. مصاحبه‌گران زیادی به‌طور مکرر سیاستهای دولتی را از طریق مکالمه تلفنی با مخاطبان انتخابی از میان توده مردم محروم، ارزیابی می‌کنند. هیچ برنامه بهداشتی‌ای وجود ندارد که بر مطالعات همه‌گیر شناختی متکی نباشد یا توسط آن آزموده نشود. این مطالعات نیز به نوبه خود مبتنی بر پرسشنامه‌هایی در سراسر دنیا هستند. از این رو، این موفقیت ابزاری دلیل اصلی شکستهاست. زیرا اگرچه گزارشها بسیار مؤثرند و مثلاً هیچ راه‌کاری در بازار بدون پژوهش ممکن نیست، اما کوتاه بردند. اغلب یافته‌ها قبل از اینکه به چاپ برسند دیگر کهنه شده‌اند، با واقعیت‌های مجزا سروکار دارند و موضوعات آنها غالباً مبانی نظری و توجیه نظری ندارند. مواردی که در آنها بررسیها مرتباً در طی مدت زمانی طولانی برای بررسی تغییرات تکرار شوند نادر است. از این رو، جامعه‌شناسی عمده‌تأ ابزارگرا می‌شود. در بررسیهای متعددی که مفید، زیبا و حتی موفق به‌نظر می‌رسند، واقعیت ظاهری سبب اخلال در نظریه «ساختار پنهان بی‌هنجاری» که در بالا شرح داده شد می‌شوند. باعث تأسف است که بسیاری از پیشرفتهای جامعه به‌نظر مهارنشده، غیرقابل هدایت و کنترل‌نشده می‌آیند. به‌طور مثال

مصرف مواد مخدر، بیکاری در بسیاری از مناطق و اعتیاد به الکل که به اصطلاح بیماریهای تمدن به‌شمار می‌روند.

البته برای یک شرکت، بررسی مشخصی از بازار مهم است. پرسشنامه‌ها باید به‌صورت حرفه‌ای تهیه و توزیع شوند و نتایج به‌دست آمده نیز باید مستقیماً در راه‌بردهای بازار منعکس شود. ممکن است این یافته‌ها از دیدگاه دیگر برای جامعه بی‌ربط باشد. هیچکس خود را مسئول نمی‌داند که در مورد وضعیت بی‌هنجاری واقعی در جامعه تحقیق کند. تحقیق‌های اجتماعی باید دوربرد و چند رشته‌ای باشد. نه سیاست و نه دانشگاه ما هیچیک از توان لازم برخوردار نیستند. بنابراین بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی در مورد خطرکردن مرددند و در واقع از شکست می‌ترسند.

### سوء استفاده از علوم اجتماعی موقوف

به تخمین من از میلیاردها دلاری که سالانه صرف ابزارهای علوم اجتماعی می‌شود، بیشتر از ۹۵٪ آن کوتاه‌برد و حوزه آن نیز محدود است، در حالی که فقط ۵٪ آن صرف بعضی پیش‌نیازهایی می‌شود که برای مطالعه ساختارهای بی‌هنجار در جهان پر تغییر لازم است. بنابراین همین تفاوت در اختصاص بودجه برای استفاده از علوم اجتماعی به‌عنوان هشداردهنده است که سبب شکست آن می‌شود. این توزیع بودجه باید حداقل پنج‌جاه پنج‌جاه باشد. تحقیقات کوتاه مدت و محدود در بلند مدت بی‌تأثیرند، زیرا داده‌ها، خیلی سریع کهنه و بی‌فایده می‌شوند، اما در مورد ظرفیت آنها برای توضیح

بانک علم هیچ توجهی نمی‌شود. اگر سیستم‌های هشداردهنده<sup>۱</sup> بیشتری می‌خواهیم، دیدگاه ما در مورد علوم اجتماعی باید به کلی تغییر یابد. دیدگاه غالب کنونی که بنا بر آن ابزارهای جامعه‌شناسی بله اما جامعه‌شناسان نه مخرب است. سیستم هشدار قبلی بدون سؤالات به ظاهر دشوار، ناخوشایند و غیر عملی کار نمی‌کند. بنابراین ما باید اجازه دهیم مباحث نظری و تحقیقات کیفی بیشتری انجام شود. اینها بر علیه انتقال داده‌ها عمل نمی‌کنند، اما انتقال دانش اهمیت بیشتری دارد زیرا بر تولید آینده کالا و توزیع انواع خدمات مقدم است.

توسعه اجتماعی و فنی به هم پیوسته است. ارزیابی فنی ضروری است. و تأثیر علوم اجتماعی در ارزیابیهای فنی نیز به سه دلیل ضروری است.

- ۱- تعداد خطرهایی که فن‌آوری تولید می‌کند بیشتر از تعدادی است که در هر لحظه می‌توان بدان پرداخت.

- ۲- موانع و کمبودهای شناختی نسبت به درک خطرات نوین، به نگرشهای ایدئولوژیکی و واکنشهای درنگیده (با تأخیر) منجر می‌شود.

- ۳- ابزارهای کنونی پژوهشهای تجربی علوم اجتماعی نتایج مصنوعی فراوانی تولید می‌کند که به قضاوت نادرست در مورد پویایی ساختارهای اجتماعی منجر می‌شود.

به این دلایل، روشهای به اصطلاح کمی باید همواره با تحقیقات کیفی همراه باشد همان طور که فی<sup>۱</sup> استاد بزرگ در تحقیقات خود در مورد مسکن و فرهنگ چین به بقیه دنیا نشان داده است.

علوم اجتماعی باید همراه با دگرگونی اجتماعی به

مسائل بیش از حد مبالغه می‌شود. اگر قرار است علوم اجتماعی کارکردی هشداردهنده داشته باشد باید مطالعات پدیده‌تر و جامع‌تری، آن هم به صورت تکرار، انجام شود. وقتی من از کارآیی نظریه اجتماعی خوب صحبت می‌کنم، مسئولان نباید از آن بترسند، بلکه باید از امکانات عملی که این نظریه‌ها در اختیارشان می‌گذارد استفاده کنند. داده‌هایی از این نوع هیچ گونه توان توضیح‌دهی ندارند. این کنش و ارتباط داده‌ها، و مفاهیم مجازی مشترک آنهاست که به ما امکان معنی‌یابی می‌دهد. به‌طور خلاصه، نظریه چارچوب تفسیر را مشخص می‌کند. تفسیر بدون چارچوب نه به توضیحی که در آن نهفته است رهنمون می‌شود و نه به نظریه. علوم اجتماعی ظاهراً خود به یک شکاف فرهنگی تبدیل شده است.

در جهانی که اسیر ارتباطات اقتصادی و فنی است، زندگی ما به صورت کمیت درآمده است که می‌تواند در دراز مدت خود-مخرب باشد. ما فقط ارقام را باور داریم. ممکن است آمار و ارقام مفید باشد اما وقتی به آنها بی هیچ توجهی قدرت اثبات اعطا شود، زیان‌آور می‌شود. کمی‌کردن زندگی ما و پیشرفتهای اجتماعی حدی دارد. همان چیزی که در مورد ابزارهای علوم اجتماعی گفته شد در مورد حاکمیت کمیت بر قلمروهای وسیعی که اساساً کیفی هستند صادق است. ما باید بیاموزیم که توضیح شفاهی، همتراز نتایج علمی ریاضی است. غالباً این میزان علمی بودن فرضیه نیست که باید مورد مطالعه قرار گیرد بلکه کفایت آن برای مسئله باید مطالعه شود.

ما در دنیایی هستیم که در آن مقادیر زیادی پول صرف بانک اطلاعات می‌شود، در حالی که به



حال این سؤال باقی می ماند که آیا این ادعای مقایسه، با منطق از لحاظ علمی قابل دفاع مقایسه متناظر هست یا نیست؟ این چیزی است که من در مورد آن تردید دارم.

نیاز به تحقیق در حال افزایش است. اگر «دولت ملی» برای مسائل مهم زندگی بسیار کوچک و برای مسائل کوچک زندگی بسیار بزرگ شود، اولین کاری که باید انجام داد عبارت است از شناسایی چارچوبهای ساختاری اساسی قبل از هرگونه مقایسه‌ای.

بل<sup>۱</sup> معتقد است که «جامعه جهانی همانند مجموعه‌ای از پروانه‌های غول‌پیکر است که براساس تغییرات باد تعادل آنها به هم می‌خورد اما درک دقیق پیکربندی آنها دشوار است.»

در آینده، قالبهای فوق‌العاده خامی همانند ساختارهای اقتصادی و قدرت خرید پایگاه آموزشی اهمیت خود را به‌عنوان مقوله از دست خواهند داد. بل حق دارد که نظرها را به تغییری کاملاً اساسی، یعنی تغییر در طبیعت بازارها از «مکانها» به «شبکه‌ها» جلب کند. در بسیاری از حوزه‌های زندگی، «کنترل واقعیت، اگر نگوئیم ناممکن، دشوار و دشوارتر شده است و تجربه فردی به‌عنوان یک متغیر ناظر از دست رفته است.» ممکن است این سؤال مطرح شود که در چند تحقیق تجربی که در کشورهای مختلف انجام شده است برچسب «نمونه» را می‌توان نمایش نادرست «کالاها» در نظر گرفت.

این نمونه‌بودن ادعایی براساس چیست؟ آیا نمونه‌بودن در جوامع پسامدرن ممکن است؟ احتمالاً ما باید با این توهم که می‌توان با تواناییهای

کار برود. تحقیق در مورد پیشرفتهای ساختاری و نهادی باید شامل پویایی آنها و عمق اثرات فن‌آوری نیز باشد. چه بخشی در وهله اول تحت تأثیر قرار می‌گیرد و با چه عمق و دوامی؟

علوم اجتماعی باید به مطالعه عقب‌ماندگیهای فرهنگی، یعنی واکنشهای همراه با تأخیر در مقابل پیشرفتهای پویا در جامعه، بپردازد. حداقل در جامعه غرب همگان قبول دارند که پخش کالاها سریعتر و آسانتر از مسائل غیر مادی، عقاید و فرهنگ صورت می‌گیرد. عمل کرد عقب مانده و نظرات نامناسب موانع راه پیشرفت جامعه هستند.

داده‌های اجتماعی مجزا هیچ‌گونه معنا و مفهومی ندارند. بنابراین شناسایی داده‌های موجود متناسب با اهدافی که این داده‌ها به‌خاطر آنها جمع‌آوری می‌شود مهم است. اهمیت این داده‌ها از لحاظ پیشرفت جامعه یا اهداف برنامه‌ریزی چیست؟ علوم اجتماعی جنبه‌های نظری بسیاری دارد که برای تفسیر نظام‌مند پیشرفتهای اجتماعی و تعریف اهداف آتی مفید هستند. اشکال روشهای عملی نوین تحقیق در این است که نه به اهداف جامعه مربوط می‌شوند نه به مفاهیم نظری. در بسیاری از تحقیقات یا گزارشات بین فرهنگی بیشتر نتایج مصنوعی مشاهده می‌شود تا داده‌های قابل مقایسه. بنابراین تقاضای من این است که همراه با پیشرفتهای شهری و کلان شهری روند یادوامی از ارزیابی نظری و تعریف مدام اهداف وجود داشته باشد. این کار باید با برنامه‌های درازمدت و تحقیق کیفی همراه باشد.

در واقع با افزایش سازمانهای فراملی، مقیاس مطالعات تطبیقی اجتماعی - علمی نیز باید افزایش یابد.

روشها به مردم اعمال نمی‌شوند بلکه در خدمت آنان هستند و ضمن کاهش تنش، غالباً از بی‌هنجاری جلوگیری می‌کنند.

### نتیجه

هشدار قبلی هر چه کارآمدتر ضروری است. تاکنون از امکانات علوم اجتماعی به درستی استفاده نشده است. چارچوبهای شناختی جدید وضعیت امروز جهان برای پیش‌آگاهی کافی ضروری است. بدون پیش‌آگاهی بهتری از تضادهای اجتماعی، شرایط بی‌هنجار در حدی مطلوب و لازم قابل مهار نیست. ما هوش لازم برای اختراعات فنی را داشته‌ایم، اکنون باید سعی کنیم تخیل اجتماعی خود را برای کم‌کردن پیامدهای اجتماعی ناخواسته و غیر قابل کنترل پرورش دهیم. دانشمندان علوم اجتماعی باید ضرورتها و محدودیتهایی که در آنها تصمیم‌گیریهای سیاسی و اقتصادی گرفته می‌شود را درک کنند تا بتوانند سیاستهای مؤثری اتخاذ کنند که هم فعالیت در بازارهای رقابتی و هم توزیع عادلانه کالاها و خدمات را ممکن سازد و دگرگونی اجتماعی را کنترل و از منجر شدن تحولات به فروپاشی کامل جوامع جلوگیری کند. دگرگونی اجتماعی اگر از کنترل خارج شود می‌تواند مخرب باشد، هدف ما مهار دگرگونی است.

بیشمار محاسبه بر کمبود داده‌ها غلبه کرد و دواع کنیم. در آینده باید توجه فراوانتر، و امکانات مالی و نظری بیشتری به جمع‌آوری داده‌ها اختصاص یابد نه به تحلیلهای دست دوم آماری و رایانه‌ای.

چون فرایندهای برنامه‌ریزی با کمبود روزافزون زمان روبه‌رو هستند مجبورم پیشنهاد کنم که نه تنها باید بر تحلیلهای دست دوم داده‌های موجود تکیه کرد بلکه باید آنها را به‌عنوان شاخصهایی به کار برد که در نظامهایی از الگوهای حساس قرار داده می‌شوند. چنین ترکیبی از داده‌ها و تخیل انسانی مورد نیاز است.

امکانات الکترونیکی جدید ما را قادر می‌سازد که پیامدهای داده‌های منطقی خود را شبیه‌سازی کنیم. اغلب نتیجه‌ها به‌نظر غیر منطقی می‌آیند. این تناقض ظاهری ما را مجبور می‌کند تا مرتباً برنامه‌ریزیهای خود را به اهداف مشخص مربوط کنیم. برای این کار باید از علوم اجتماعی استفاده کنیم زیرا آنها به ما کمک می‌کنند که پیشرفت‌ها را پیش‌بینی و آنها را براساس هدفها و باورهای خود هدایت کنیم. علوم اجتماعی تجربی مبتنی بر روشهای کاملاً فعال هستند و ما را قادر می‌سازند تا به جای واکنش صرف به تأثیرات تحمیلی خارجی، عمل کنیم. روشهای مبتنی بر واکنش، در واقع به میل و اراده دیگران وابسته هستند. این



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی